

نگاهی نو به مفهوم فرهنگی باغ و فضای سبز در زبان فارسی^(۱)

دکتر ناصر براتی *

چکیده

این مقاله ضمن اشاره به اهمیت زبان در تولید، حفظ و تداول فرهنگ و هویت در جامعه، به یکی از دست آوردهای زبان فارسی در انتقال یک حوزه معنایی و نظام مفهومی می‌پردازد. این حوزه معنایی همانا بیان جهان‌شناسانه و فرهنگی فضاهای سبز طراحی شده و ساخته شده توسط انسان است. برای نامیدن اینگونه فضاها در زبان فارسی از لغات متعددی استفاده می‌شده است. مجموعه این کلمات و معانی مرتبط با آنها یک انگاره ذهنی - فرهنگی را ترسیم و تصویر می‌کند که در عین زیبایی، کارآمدی کاملی نسبت به اکوسیستم منطقه داشته است. در نهایت هدف این مقاله آن است که خواننده را با فرآیند فرهنگ‌سازی گذشته در ایران در مورد فضاهای انسان ساخت و از جمله فضاهای سبز ساخته شده آشنا نماید. از سوی دیگر این مقاله در صدد نشان دادن روش متفاوتی در تفسیر فضاهای انسان ساخت گذشته در ایران است. شاید این روش بتواند به شناسایی برخی از ناشناخته‌های نحوه نگرش نیاکان ما به محیط‌زیستشان یاری رساند.

کلمات کلیدی:

فرهنگ، زبان، فضای سبز، فارسی، ادراک، معنا.

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۱/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۱/۷/۷

(۱) این مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی است که در سال ۱۳۸۱ در مرکز مطالعات معماری و شهرسازی اسلامی در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران تحت عنوان: اجزاء و عناصر محیطی در زبان فارسی و مقایسه لغت‌های نمونه در زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسه انجام پذیرفته است.

* استادیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، مدیر گروه مطالعات فضا و محیط.

سر آغاز

تداوم حیات فرهنگی جوامع پدیده‌ای است که با مؤلفه‌های تجربه آن، شناخت مجدد، و تکمیل تجربه عجین است. و اینها همه بر زمینه جهان‌بینی و نظام ارزشی شکل می‌گیرند و جریان می‌یابند. همین امر حیات اجتماعی- فرهنگی جوامع بشری را در طول تاریخ جاری ساخته، ضمن آنکه شرایط اصلاح و تغییر و تکمیل آن را فراهم آورده است. لذا فرآیند اصلاح و تکمیل از خود مفهوم جدا و منفک نیست.

هرگونه جهت‌گیری خاص در عرصه مداخله آگاهانه در محیط می‌تواند نه تنها در کیفیت خود محیط بلکه در ارتقاء زمینه‌های تفکر و توسعه جامعه مؤثر باشد.

در این مقاله سعی بر این است که ضمن استخراج لغات مرتبط با یکی از عناصر شناخته شده محیط مصنوع در فرهنگ و زبان فارسی، فضای سبز، با تحلیل آنها و انگاره‌ای که در مجموع از این عنصر به دست می‌دهند زمینه درک بهتری از آنچه فضای سبز بوده و می‌توانست در حال حاضر باشد، برای نسل امروز شهرسازان و معماران طراحی محیطی فراهم گردد. این امر مشروط به آن است که این پیش فرض پذیرفته شود که توسعه جامعه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جامعه دو روی توان آنها را به عنوان دو مقوله منفک و مستقل در نظر گرفت. در این مبحث روش بررسی و تحقیق کتابخانه‌ای و با اتکا به مراجعه به لغت‌نامه دهخدا (به عنوان منبع اصلی) انجام شده است. فرق این روش با روشهای معمول آن است که در اینجا تنها به فهرست برداری از لغات اکتفا شده است و براساس این فرض که لغات متعدد برای اشاره به یک پدیده واحد در طول تاریخ یک جامعه و زبان تکرار تصادفی نیستند، بلکه اصل مشکل دادی یک ساختار معنایی است که از ابعاد مختلف یک پدیده مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرند. لذا در اینجا سعی شده است ساختار مفهوم باغ و فضای سبز مورد توجه و بحث قرار گیرد. این ساختار مسلماً در موارد دیگری مثل شهر، خانه، و... نیز وجود دارد. پیوند طراحی‌های مختلف در محیط با این ساختارها به نوعی پیوند این طراحی با فرهنگ بومی و ملی

و ایجاد زمینه ارتباط عمیق انسان با محیط‌زیست اوست.

زبان و نقش آن در تداوم حیات و تعالی انسان / محیط

گادامر از زبان‌شناسان برجسته، معتقد است که حقیقت جهان انسان، در واقع متکی به زبان اوست. او واژه‌ها را مشتق نشانه نمی‌داند بلکه بر این باور است که آنها وسیله‌ای هستند که اشیاء از طریق آنها برای ما موجود شده‌اند. در اینجا او هم مانند دریدا به این اعتقاد می‌رسد که برای بشر جهانی جز جهان متصور نیست (قیطوری، ۱۳۷۸). از سوی دیگر مطالعه آراء هایدگر نیز نشان می‌دهد که او نیز با گادامر هم رأی بوده است (ر. ک. به. مک کواری، مارتین هایدگر ۱۳۷۶؛ براتی، ۱۳۸۰). با اهمیت یافتن زبان در زمینه‌سازی تفکر، فرهنگ و هویت فردی، اجتماعی و فرهنگی می‌باید نگاه دوباره و تازه‌ای به این پدیده و تأثیرات آن در فهم و تفهیم محیط‌زیست مطلوب داشته باشیم (براتی و دیگران، ۱۳۸۰). زیرا محیط‌زیست در زمان حاضر، در هر حال، در ساختاری معنا پیدا می‌کند که آن ساختار یک امر دفنی و قطعی نیست بلکه ریشه در تاریخ و فرهنگ دارد. این ساختار نقش عمده‌ای در ادراک، فهم، تعبیر و تفسیر محیط و فضا دارد. هر چند به طور حتم این ساختار، خود، ایستا نیست و دائماً در حال تغییر و تحول است، ولی همین فرایند تحول در صورتی به نتایج قابل قبول می‌رسد که هر عاملی در چهارچوب ساختار مذکور مورد توجه و بررسی قرار بگیرد. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که، به‌ویژه در کشورهایی چون ایران، تغییرات و تحولات اعمال شده، بدون توجه به ساختار فرهنگی- تاریخی، هر چند گاهی، به‌واسطه رهاشدگی از قید تاریخ، فرهنگ و نظام ارزشی، زودتر عملی شده و سریعتر به نتیجه اجرایی رسیده است (و به همین خاطر مورد توجه طراحان حرفه‌ای و مجریان قرار گرفته‌اند) ولی حاصل کار، اغلب نه تنها به توسعه مورد نظر ختم نشده بلکه خود تبدیل به مانعی برای توسعه گشته، توسعه واقعی را به تأخیر انداخته و یا آن را از نظر زمان و هزینه بسیار دور از دسترس نموده است. به‌ویژه در زمان حاضر ساخت و سازهای بدون برنامه و لجام گسیخته که تحت عناوین مختلف به اجرا در می‌آیند افق‌هایی بس تاریک و

مردم شهرنشین ما از شهر و قانون، راه به جایی نخواهد برد. چاره در این است که ما اجازه دهیم که گذشته و حال با هم روبرو شده در هم بیامیزند و گفتگو نمایند. بی‌شک این گفتمان راه حرکت به سوی آینده را هموار خواهد نمود (احمدی، ۱۳۸۰).

برای درک بهتر انسان در چهارچوب زمینه و بستر تاریخی - فرهنگی او یکی از مکاتب فکری معاصر نقش مهمی را ایفا کرده است. این مکتب فکری به ساختارگرایی معروف شده است. با وجود آنکه تفکر ساختارگرایی، پس از یک دوره کوتاه شکوفایی، اینک با انتقاداتی قابل توجه روبروست، با این همه یکی از دستاوردهای ساخت گرایان روشن نمودن این موضوع مبهم بود که پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی، برخلاف پدیده‌های فیزیکی، دارای معنا هستند. بنابراین، روش کار ما در فهم و درک اینگونه پدیده‌ها نمی‌تواند روش علمی متعارف، یا روش بررسی یک به یک اجزاء آن پدیده‌ها باشد، بلکه باید بر ضرورت تحلیل ساختار درونی (یک مجموعه مناسبات بین اجزاء ساختار) در هر پدیدار استوار باشد (احمدی، ۱۳۸۰).

حال اگر این منطق و روش را بپذیریم، تحلیل درونی محیط‌زیست ایرانی از طریق بررسی تاریخی - فرهنگی ما را به معنی‌شناسی محیطی رهنمون می‌گردند. بدین ترتیب از جمله روشهایی که می‌تواند ما را در این راه یاری رساند همانا تحلیل معانی لغوی و گویشی محیط و اجزاء و عناصر آن می‌باشد. در این مقاله نیز به بررسی لغوی مفاهیم مرتبط با فضای سبز در زبان فارسی می‌پردازیم با این هدف که درک بهتری از این مفهوم در فرهنگ خود بدست آوریم و بتوانیم راه خود را برای دستیابی به محیطی که برای جامعه امروز و فردای ما مناسب است باز یابیم.

زبان و پدیده چند معنایی

پل ریکور از متفکرین و زبان‌شناسان برگزیده، معتقد است که پایهٔ خلاقیت و زیبایی زبان از چند معانی بودن واژگان آن ناشی می‌شود. در یک زبان طبیعی، واژه‌ها چندین معنا دارند که این خود ذخیرهٔ واژگانی زبان را بالا می‌برد. (مور و ریکور، ۱۳۷۸). در این جا ما با دو پدیده جالب روبه رو هستیم. یکی هم معنایی

ناامیدکننده را در عرصه‌های معماری و شهرسازی پیش روی جامعه و نسل امروز در ایران قرار داده‌اند.

از سوی دیگر نکته بسیار مهم و حیاتی رخنمود این واقعیت است که در عصر جهانی شدن و جهانی سازی، برخلاف باور برخی، هویت جوامع اهمیت بیشتری می‌یابد، زیرا شرکت، در جامعه متکثر ولی مجتمع جهانی مستلزم آن است که ابتدا جامعه‌ای وجود خارجی داشته باشد و با هویت و شناسنامه فرهنگی خود در این جمع جهانی شرکت کند، والا صرف حضور فیزیکی یک گروه بی‌هویت، حتی در این جمع متکثر، نیز بی‌معنا خواهد بود. اصولاً ما زمانی که از هویت ایرانی بحث می‌کنیم این هویت نمایش زمانمند همان هویت تاریخی است. و به قول هایدگر فیلسوف معاصر آلمانی، انسان حاصل زمان است و زمان دارد (مک کواری، ۱۳۷۶).

این گفته او تأکیدی است بر هویت تاریخی - فرهنگی انسان در جامعه که یک پدیده ساختاری است و بهر حال به گذشته او مرتبط است. ولی باید یادآوری کرد که انسان مجزای از محیطش نیز بی‌معناست. گادامر در تشریح فهم و درک از انسان و چگونگی تحقق آن بر دو جنبه این فهم تأکید کرده است: یکی جنبه تاریخی آن، که او آن را تاریخ‌گرایی می‌خواند، و دومی جنبه زبانی آن (احمدی، ۱۳۸۰). مفهوم گفته او آن است که اگر قصد داریم درک و شناخت درستی از یک انسان داشته باشیم نمی‌توانیم بدون نگاه به او از دریچه تاریخ گذشته و زبانش به درک درستی از او و جامعه‌اش برسیم. ولی بررسی گذشته و زبان هر جامعه نیز کاری ساده و فرآیندی خطی نیست. انتقال گذشته به زمان حال، آن طور که واقعاً بوده و گذشتگان ما آن را درک می‌کردند، باید باشد. ولی، از سوی دیگر، ما زمان حال را هم بدون توجه به زمان گذشته نمی‌توانیم بفهمیم. مثلاً اگر بخواهیم به حل این مسئله و درک درستی از آن برسیم که چرا مردم ما رفتار مشابه مردم اروپا، در تمیز نگاه داشتن محیط‌های عمومی شهری، و یا توجه به مقررات آمد و شد، ندارند، این بررسی بدون نگاه به گذشته تاریخی - فرهنگی این امور و درک برداشت تاریخی - فرهنگی

بازشناسی لغات و مفاهیم مرتبط با فضای سبز و خصوصیات آن در زبان فارسی

الف- لغات مترادف با مفهوم فضای سبز در زبان فارسی:

آبسال - باغ - بست - بستان - بهشت - بهشت‌زار - بوستان - تاکستان - پالیز - پردیس - جالیز - چمن - چمن‌زار - خیابان - راغ - رزستان - رضوان - سبزه‌زار - علفزار - فالیز - گلزار - گلستان - گشت - گلشن - گلناک - لاله‌زار - مدونه - مرع - مرغ - مرغزار - مفسدان - موستان - مینو - نارنجستان - نخلستان - وارکار

ب- مفاهیم مترادف با لغت باغ در فارسی که از زبان عربی گرفته شده و در فارسی به کار رفته‌اند:

ایکه - بحره - بنانه - ترعه - جالز - جبان - جبانه - جنت - جنه - حسش - حدیقه - خلد - درهم - ربیعه - رزغه - رفرف - رقمه - روضه - زلف - زلفه - طنء - ظلال - غلیاء - غوطاله - فردوس - قرحاء - ماءله - محجر - مخرف - مخرفه - مذاذ - مرتع - مرتعه - مرع - مرعی - مرنعه - مزدرع - مزرع - مزرعه - مطین - معشبه - منبت - ناعمه - واضعه - ودفه - ودیفه - یسری

به این ترتیب ملاحظه می‌گردد که ۳۵ اسم و صفت برای اشاره به مفهوم فضای سبز و باغ در زبان فارسی داریم و در کنار این لغات بیش از پنجاه لغت نیز از عربی وارد فارسی شده و مورد استفاده قرار گرفته است. همانطور که در ابتدای این مبحث گفته شد پدیده تعدد اسمی برای نامیدن یک عامل واحد در یک زبان خاص می‌تواند این معنا را در برداشته باشد که، به‌واسطه اهمیت و نیز بر اثر تحول مفهوم در زمان، به تدریج لغات و اصطلاحات زیادی ساخته و حفظ شده‌اند. هم‌چنین ممکن است جنبه‌هایی از مفهوم در طول زمان مطرح شده‌اند که کلمات موجود بازگوکننده آن جنبه‌ها و ابعاد نبوده‌اند. بنابراین وارد نمودن کلمات جدید غیرقابل اجتناب شده است. این کلمات جدید در صورت داشتن استقامت و به دست آوردن پذیرش عمومی باقی مانده‌اند. حال به تشریح کلمات مهم از این مجموعه می‌پردازیم.

آبسال: اسم مرکب فارسی و جمع آن آبسالان است که به مفهوم باغ و حدیقه آمده است (دهخدا، ج ۱).

است و دیگری چند معنایی. هر دوی این پدیده‌ها می‌توانند نشانه قدرت، استحکام، غنا و انسجام یک زبان باشند. در حالی که یکی از خصوصیات که باعث استحکام و غنای هر زبان می‌شود گستردگی واژگان و گستردگی معنای واژگان در آن زبان است و تنوع واژگان در یک زبان آئینه تمام‌نمای رشد و غنای فرهنگی در هر جامعه‌ای است (نیلی‌پور، ۱۳۷۸) در عین حال استفاده از یک نام برای اشاره به چند پدیده و عنصر محیطی می‌تواند زمینه کاربرد استعاره و تمثیل و نماد را فراهم آورد. آنچه باید مورد توجه قرار بگیرد آن است که، برای پی بردن به عمق و ماهیت معانی، مغز انسان یک فرایند کل‌نگر و گشتالی را مورد استفاده قرار می‌دهد. (ویگوتسکی، ۱۳۶۱). بدین ترتیب زمانی که یک نام برای نامیدن چند امر به کار می‌رود ذهن انسان ارتباطی بین تمام آن امور برقرار نموده و از کلیت حاصل تصویری ذهنی می‌سازد. این امر در حالتی که نمادگرایی مورد نظر است کاربرد خواهد داشت. از سوی دیگر گاه چندین لغت برای نامیدن یک پدیده بکار می‌رود که در اینجا نیز می‌توان به ازای هر کلمه به جنبه‌ای از ابعاد متعدد آن پدیده دست یافت. این هر دو از خواص یک فرهنگ و زبان زنده، پویا، خلاق، و تولیدکننده (در مقابل مصرف‌کننده) است. ولی همانطور که قبلاً گفته شد، این فقط لغت‌سازی در یک زبان نیست بلکه، در واقع، پویایی و توسعه عرصه تفکر در یک جامعه است (براتی، ۱۳۸۰).

اگر به پدیده‌ای به نام فرهنگ - زبان - جهان ایرانی قائل باشیم که خصوصیات خاص ساختاری خود را دارد و اگر برای ارتقاء کیفی محیط‌زیست در چهارچوب این ساختار، چاره‌ای جزء بازخوانی آنچه که می‌توان آن را خرد ایرانی در دوران معاصر نامید، نداشته باشیم، پس نمی‌توان از مطالعه و در واقع تجربه، محیط در زبان فارسی بی‌نیاز بود (حق‌دار، ۱۳۸۰).

در این مقاله، ما به بررسی ماهیت فضای سبز و باغ، از نظرگاه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی می‌پردازیم تا شاید بتوانیم تحلیل درست‌تری از فضاهای سبزی که در حال حاضر داریم، در مقابل آنچه که احیاناً می‌توانستیم داشته باشیم، بدست آوریم.

باغ) به معنی باغ و بوستان که در اوستا به معنای به چند بخش، قسمت و بخش کردن آمده است.

در نهایت باید گفت که باغ چه به معنای بهره و برخ (برخ= بخش، قسمت، پاره و حصه: جزء، بهره، بعضی از کامل - دهخدا ۱۳۷۷، ج ۳) و بخش و بخت، و چه در مفهوم خداوند و سرور و بزرگ، از یک ریشه و از مصدر بگ به معنی بخشیدن است. بنابراین باغ، ضمن آنکه ریشه‌ای آسمانی و مقدس دارد می‌تواند به مفهوم تقسیم شده به چند بخش نیز باشد. که این تقسیم‌شدگی نیز از مواهب آسمانی و قدسی و شاید اشاره به کثرت در خلقت باشد که خود از مظاهر قدرت پروردگار عالم است. باغ در معانی دیگری نیز به کار رفته است چون: تره کاری، آبیگر، روزگار و دنیا (به کنایه) و زراعت (دهخدا، ج ۳). باغ به صورت بسیار گسترده‌ای در زبان فارسی بکار رفته و ترکیب‌های بیشماری از آن حاصل شده است. برخی از این ترکیب‌ها اسم مرکب خاص هستند مانند باغ ارم (باغ اساطیری معروف در دمشق که گفته می‌شود به دستور شادابن عاد ساخته شده است) (دهخدا، ج ۳).

باغ ارم در شیراز، باغ پیروزی (در غزنین)، باغ دلگشا، باغ جهانشاهی (در تبریز) و ... ترکیب‌های دیگر اسم مرکب هستند مانند: باغ بهشت که همان بهشت و روضه رضوان است و مجزا به معنی باغ بسیار باصفا و نزه و با طراوت و سبز و خرم که از خدنی همانند بهشت باشد (دهخدا، ج ۳) و نیز باغ خلد که آن هم باغ بهشت و باغ جنان است (دهخدا، جلد ۳).

باغچه: اسم فارسی و مصغر باغ است (باغ + چه، از ادات تصغیر). باغچه همان باغ کوچک یا باغ خرد است و در عربی حدیقه (لفه) خوانده می‌شود که به معنی باغچه درهم پیچیده و انبوه درخت می‌باشد. باغچه قطعه زمینی را گویند که دارای گل و درخت باشد و در واقع باغ قرار گرفته در درون سرای‌ها و خانه‌هاست. باغچه در ضمن هر کرتی از باغ بزرگ است و نیز قسمت مجزا شده از زمین مشجر و با گل باغ را باغچه خوانند. باغچه مترادف کلان، گلشن و گلزار نیز هست و کلاً زمینی را گویند مشتمل بر درختان میوه‌دار و گلها (دهخدا، ج ۳).

باغ: کلمه باغ هم در فارسی و هم در عربی به صورت اسم به کار رفته است (جمع آن در عربی بیغان است). لغات مترادف باغ عبارتند از: روضه و گلستان. در تشریح آمده است: محوطه‌ای که نوعاً محصور است و در آن گل و ریاحین و اشجار مثمر و سبزی آلات و جز آنها غرس و زراعت می‌کنند. همچنین به معنی آبسال و بوستان هم آمده است (باغات جمع فارسی زبانان متعرب است). این فضا از هزاران سال پیش در مجموعه‌های مسکونی روستایی و شهری ایران ظهور کرده و تحولات زیادی را پشت سر گذاشته است. از آنجا که شهرسازان و معماران برای برنامه‌ریزی‌ها و طراحی‌های خود اغلب به باغ و باغ‌سازی اشاره دارند، در اینجا به ریشه‌های کلمه باغ دهخدا خواهیم پرداخت.

تلفظ این لغت در زبان پهلوی و سغدی باغ، در گیلکی و سرخه‌ای و شه‌میرزادی باک، و در نطنزی باگ است. و نیز به معنی حدیقه است که جایی است که در آن درختان میوه‌دار و گل‌آور باشد. علجوم به مفهوم باغ بسیار درخت و مغلوبه به مفهوم لاغ بهم نزدیک و درهم و پیچیده درخت آمده است. دیگر از مترادف‌های این کلمه چهره محبوب (به کنایه) و در شکل صفت دلگشای دلفریب و آراسته هستند. فردوسی این کلمه را به شکل اسم به معنای محوطه‌ای وسیع نظیر میدانهای ورزشی آورده است. باغ به کنایه به معنی بهشت نیز تلقی می‌شود و لذا باغ بدیع (رفیع و وسیع) کنایه از بهشت و جنت‌الماء وی است. باغ دنگین (سخت) هم معنی با گیتی و روزگار و جهان گرفته شده است.

در اینجا باید به این نکته اشاره شود که بسیاری از ادیبان و زبان‌شناسان باغ را برگرفته از ریشه کلمه باغ می‌دانند. باغ واژه‌ای است کهن، که در اوستا به شکل بگ و باغ به معنی برخ و بهره و بخش نخست بکار رفته است. اما در سنگ‌نبشته‌های پادشاهان هخامنشی بگ همیشه در معنای خدا آمده است. باغ در دین زرتشتی خداوند اهورامزدا و در اوستا نیز به معنی خداوند و سرور بزرگ است. همچنین آمده است که بغانه (منسوب به

است. هر محوطه‌ای که شامل درختان باشد و فاصله آنها بقدری باشد تا بتوان در فواصل آنها کشت و کار نمود را عموماً بستان گویند. امروزه بستان در معانی پالیز، جالیز و مزارع صیفی کاری نیز بکار می‌رود. بستان در فقه نیز تعریف شده است (در معنی جالیز) و آن زمینی است که دیواری آن را احاطه کند و در آن درختان خرمای پراکنده و تاک و درختان دیگر باشد چنانکه بتوان در میان درختان آن زراعت کرد. اما اگر در چنین زمینی درختان در هم پیچیده باشد و کشت و زرع در آن امکان‌پذیر نباشد آن را گرم خوانند. ترکیب‌هایی از بستان نیز وجود دارد که عبارتند از: سرای بستان، بستان سرا (دهخدا، ج ۳).

بستان چه: اسم مصدر فارسی است به معنی باغچه، باغ کوچک و بستان کوچک (دهخدا، ج ۳).

بستان سرا (بستان سرای): اسم مرکب و به معنی سرایی است که در بستان ساخته شده باشد. ممکن است لفظ مذکور قلب سرا بستان و به معنی باغچه و صحن خانه باشد. در عین حال بستان سرای، سرا بستان و سرا بوستان به باغی اطلاق شده است که در صحن خانه‌ها می‌سازند و لذا بوستان سرای، سرا بستان و سرا بوستان به خانه‌ای گفته می‌شود که باغ داشته باشد (دهخدا، ج ۳).

بوستان: اسم مرکب فارسی و در پهلوی نیز بوستان است. مخفف آن بستان است که ترکیب است از بو (بوی و رایحه) و ستان (اداه مکان) و آن جایی است که گلهای خوشبو در آن بسیار باشد. باغ باصفا را نیز بوستان گفته‌اند. کلمات جنت، حدیقه، باغ (به صورت مجاز و مطلق). بوستان جایی است که درختان گل و درختانی که میوه‌شان خوشبو باشد، چون سیب، امرود، ترنج، نارنج و امثال آن، و جایی است که بوی بسیار از آن خیزد از عالم گلستان. همچنین جایی است که گلهای خوشبو در آن بسیار باشد. بوستان بطور کلی باغ میوه است ضمن آنکه نام یکی از دستگاههای موسیقی ایران بوده است (دهخدا، جلد ۴). گرفته شده است که Vohu بهشت: اسم فارسی است و در اوستا و هیشته از ریشه (وهو) = صفت تفضیلی است برای موصوف محذوف که انگه‌و (خوب) و (Isht= ایشت) که علامت تفضیل است به معنی خوشتر،

باغستان: اسم مرکب دیگری است به معنی جایی که باغات بسیار در آن بود. باغستان مترادف رز و تاکستان نیز هست (دهخدا، ج ۳).

باغ سرای: در فارسی ترکیب اضافی و اسم مرکب است آن چیزی است که امروزه آن را باغچه گویند. در واقع باغی را که به خانه متصل باشد باغ سرای نامند (دهخدا، ج ۳).

باغک: اسم مصغر (باغ + ک پسوند تصغیر) و به معنی باغ خرد، باغچه و باغ کوچک است (دهخدا، ج ۳).

باغ وحش: اسم مرکب فارسی و به معنی باغ وحوش است. و آن جایی برای نگهداری دام، دد، پرندگان و خزندگان بحری و ماهیان می‌باشد (این معنی در زبان لاتین Menagria است اما در زبانهای اروپایی به آن Zoo می‌گویند. که تداولی از Zoological garden که از ریشه کلمه یونانی Zion به معنی حیوان می‌باشد) (دهخدا، ج ۳).

باغ هشت در: ترکیب وصفی و اسم مرکب فارسی است که به کنایه همان بهشت است و ضمناً به معنی قالب انسان (به کنایه) نیز به کار می‌رود (دهخدا، ج ۳).

بست: اسم فارسی و به معنی گلزار و بستان است. اگر باغی باشد که در آن گل یا میوه یا هر دو باشد در این صورت لفظ مذکور مخفف بوستان (جای بو) است که به مفهوم باغ استعمال می‌شود، چه در باغ چیزهایی خوشبو از میوه و گل وجود دارند. لفظ بست مبدل همین کلمه است. همچنین جایی را گویند که در آن میوه‌های خوشبوی بسیار باشد (دهخدا، ج ۳).

بستان: اسم دیگری است به معنی گلزار و گلستان و مخفف کلمه بوستان می‌باشد و جمع آن در عربی بساتین می‌باشد (دهخدا، ج ۳). زیرا بستان را معرب اسم فارسی بوستان می‌دانند. بستان هم معنی با گلزار و باغ است که آنها را گلستان می‌گویند و آن جایی است که در آن گل یا میوه یا هر دو باشد. لفظ مذکور مخفف بوستان (جای بو) است که محل چیزهای خوشبو از قبیل گل و میوه می‌باشد. بستان بالغات و مفاهیم حش، جنت و حدیقه، فردوس، مخرفه و جائز هم معنی دانسته شده است. بستان به معنی بهشت، گلزار، باغ و گلشن هم بکار رفته

است در همه جا باغهایی باشد پر از چیزهای زیبا که زمین می‌دهد این باغها را پردیس می‌نامند. اگر هوا مانع نباشد، شاه اکثر اوقات خود را در این باغها به‌سر می‌برد. اردشیر دوم در کتیبه‌ای در شوش این جمله را نقش کرده است: اردشیر شاه می‌گوید: به فضل اهورا مزدا این قصر پردیس زندگانی را من ساختم. اهورا مزدا و مزه (مهر) مرا از هر بدی بیابند و آنچه را که کرده‌ام نگاهدارند (دهخدا، ج ۴، همچنین ر. ک. به معنی کلمه فردوس در ادامه همین مطالب).

چار باغ (چهارباغ): باغهای چهارگانه در کنار هم که با خیابانها از هم جدا شوند یا در پیرامون عمارتی باشند. همچنین دو رشته را گویند که موازی یکدیگرند و در دو طرف دارای درختکاری بوده و در وسط به‌وسیله یک رشته پیاده‌رو یا گردشگاه از هم جدا باشند.

چارباغ به معنای کوشک و قصر هم به‌کار رفته است. ضمناً از الحان موسیقی و آهنگی ایرانی بوده و یکی از دستگاههای موسیقی قدیم می‌باشد (دهخدا، ج ۵).

چمن: اسم دیگری در زبان فارسی و به معنی راهی است که در میان باغ و بوستان باشد. همچنین به معنی راه ساخته شده در میان درختان و راه ساخته شده در میان صف درختان است. چمن راهی است در باغ میان درختان به‌گونه‌ای که از هر دو پهلو آن درخت نشانده و آن جای نشستگاه بگذاشته و از ریاحین بر وی کاشته شده باشد. در عین حال چمن صحن باغ و خیابان و بلندیه‌های اطراف زمینی که در آن چیزی کاشته باشند و نیز نشستگاه میان باغ که پیرامون آن درختان نشانند و در میانه آنها گلها و ریاحین کارند. نشستگاهی که گرد به‌گرد آن درختان سایه‌دار باشد، نیز سوراخی را گویند که زیر درختان باز هشته و سرشاخهای ایشان بهم پیوسته بود. از سوی دیگر چمن به مفهوم کلی خیابان و کوچه نیز به‌کار می‌رود چنانکه آمده است: راه بود در باغ و بوستان میان درختان در باز هشته چون زمین کشت و از هر طرف آن درخت نشانده و جای نشستن تهی گذاشته اگر چیزی از بر او از ریاحین کشته بود و اگر نبود. خیابان که هر طرف آن درخت نشانده باشد. کوچه باغ مسیری در باغ یا بوستان که زمین

نیکوتر و آن (جهان هستی) باشد و جمعاً یعنی جهان بهتر، عالم نیکوتر، ضد دژنگهو که در پهلولی به معنی دوزخ است. بهشت همان وهیشت در پهلولی و هم معنی با فردوس، خلد و جنت می‌باشد که جایی خوش آب و هواست و فراخ نعمت و آراسته که نیکوکاران پس از مرگ در آن مخلد باشند. دیگر از مترادف‌های بهشت ظلال، یسری و مینوست (دهخدا، ج ۳). بهشت که در اوستا به صورت وهیشت آمده است صفت عالی است به معنی بهترین از صفت ونگهو که در فارسی (وه) یا (به) گفته می‌شود که به معنی خوب است. وهیشت در واقع در مفهوم جهان و زندگی و بود و هستی به‌کار رفته است. با کلمه بهشت نیز ترکیبات بسیاری ساخته شده است مثل بهشت‌آسا، بهشت‌رو، بهشت‌زار و بهشت‌وار (دهخدا، ج ۴).

پارک: از کلمات فرانسه است که وارد زبان فارسی شده است به معنی باغ وسیع پر درخت که گردش و شکار و جز آن را به‌کار است مانند پارک مخبرالدوله، پارک امین‌الدوله و امثالهم (دهخدا، ج ۴). البته شکل اولیه و معنای پارک در فرانسه و اروپا زمین سبزی بوده که برای نگهداری از حیوانات وحشی یا اهلی دور آن را با حصار محصور می‌کرده‌اند (براتی و دیگران، ۱۳۸۰).

پالیز: اسم فارسی و به معنای فالیز، جالیز، باغ، بوستان و گلستان است. پالیز به معنی کشتزار، مزرعه، خضیربج، خربزه‌زار، خیارزار، کدوزار، هندوانه‌زار، مطبخه‌زار و تره‌زار است. پالیز مزارع صیفی‌کاری را گویند یعنی آنجایی که هندوانه و خربزه، گرمک، طالبی، کدو، خیار، چغندر و گزر و امثال آن کارند (دهخدا، ج ۴). **پردیس:** لغتی است مأخوذ از زبان مادری (پارادنزا) به معنی باغ و بوستان و از همین لغت است. نیز گفته شده است که ریشه این کلمه پئیری دئره بوده که به باغهای بزرگی که در روزگار هخامنشیان ساخته می‌شده است اطلاق می‌گردیده و همین کلمه است که بعدها به پردیس و فردوس (بهشت) تبدیل شده است. در فارسی همچنین در شکل پالیز و در عربی به صورت فردوس به‌کار رفته است. کزنفون گوید: در هر جا که شاه (هخامنشی) اقامت کند و به هر جا رود، همیشه مراقب

پیشاوند پیبری یا پایی به معنی گرداگرد و پیرامون، دژ از مصدر دژر به معنی انباشتن و روی هم چیدن و دیوار گذاشتن است. در زمان هخامنشیان در «ایران زمین بزرگ» و در سراسر قلمرو آنان به خصوص در آسیای صغیر «پیبری دژ» ها، یا فردوس ها، که باغهای بزرگ و «پارک» های پادشاه و خششراپونها (حاکمان) و بزرگان ایران بوده شهرتی داشته است. این محوطه ها، چنانکه مکرر گزنفون در «کوروش نامه» و «انبار» و نیز پلوتارخس می نویسد درختان انبوه و تناور داشتند و آب در میان آنها روان بود. چارپایان بسیار برای شکار در آنها پرورش می یافتند. شاهنشاهان هخامنشی خششراپونها خود را در ایجاد اینگونه باغها در قلمرو حکومت خود تشویق می کردند. اینگونه پارکها که در سرزمین یونان وجود نداشت ناگزیر انظار یونانیان را متوجه خود کرد و آنان نیز همان نام ایرانی را به صورت پرادیسوس (Paradeisos) به کار بردند. در اکدی متأخر پردیسو (Pardiso) و در عبری پردس (Pardes) و در آرامی و سریانی نیز همین کلمه با اندک تفاوتی و در ارمنی پاردس (Pards) همه از ریشه ایرانی هستند. کلمه پردس در زبان عبری پس از مهاجرت یهودیان به بابل در قرن ششم ق. م. به عاریت گرفته شده و چندین بار در قسمتهای مختلف تورات به کار رفته است.

در بخشهای قدیم تورات یعنی آن قسمتی که پیش از قرن پنجم ق. م نوشته شده، بهشت و دوزخ مفهوم روشن و صریحی ندارد. کلمه فردوس که دو بار در قرآن آمده از دین یهود و عیسوی به اسلام رسیده است. مفسران قرآن متفقاً فردوس را به معنی باغ و بستان گرفته اند، اما اختلافشان در این است که آن چه نوع باغ و بستان و یا جنت و حدیقه ایست؟ گفته شد که در تورات چندین بار «پاردس» عبری به کار رفته، این کلمه در آنجا هم به معنی باغ و بستان آمده، اما به تدریج در نوشته های یهود مفهوم معنوی و روحانی گرفته به معنی بهشت یا جای پاداش ایزدی و اقامتگاه نیکان و پاکان به کار برده شد. «پاردس» را مترادف «گان» عبری استعمال کردند به معنی باغ عدن. در ترجمه یونانی تورات که در سال ۲۸۳ یا ۲۸۲ ق. م نوشته شده کلمات عبری گان و پاردس هر دو بدون امتیاز از یکدیگر در یونانی به

آن را جابجایی سبزه یا گل کاشته و دو طرف درختان سبز یا میوه باشد. چمن به معنی باغ و بستان و گلزار نیز به کار رفته است. بدین ترتیب عبارت است از مطلق جایی که در آن انواع درخت یا بوته یا گل کاشته باشند. زمین سبز و خرم را نیز گویند. زمین سبز و خرم، مرغزار، مرغ و مرغ دیگر مترادف های چمن هستند و در تداول عامه نام سبزه و گیاهی معروف است که در زمین وسط خیابانها و میدانهای شهر یا در باغها و منازل می کارند تا سبزی خوش رنگ و بادوام آن چشم اندازی خرم و طرب انگیز به وجود آورد. اسب راهوار، سبک رفتار، خوش راه و نرم رفتار را نیز گویند (دهخدا، ج ۶). چمن به راه رفتن با ناز نیز گفته می شود و سرو چمان اشاره به معشوق سروقامتی است که می خرامد.

خیابان: اسم فارسی به معنای گلزار و چمن است. خیابان رسته ای است که در باغ می سازند برای عبور و مرور و کناره های آن را گل کاری می کنند. راهی که در میان صحن چمنها باشد. روشی که در باغها می سازند و در میان آن راه دارند. راه ساخته و بیشتر در میان دو صف درختان باغ. گذرگاهها که میان باغچه ها و درختان به طول و عرض باغ ترتیب دهند در برابر یکدیگر. هر کوی راست و فراخ و دراز که اطراف آن درخت و گل باشد. کوی راه ساخته شده بین دو رسته ساختمان در کنار و این بیشتر در شهرهاست و در بیابان راه ساخته شده بین دو نقطه از بیابان (دهخدا، ج ۷).

راغ: اسم و به معنی دامن کوه است که به جانب صحرا باشد. راغ همچنین به معنی صحرا و سبزه زار نیز هست. راغ زمین نشیب و فرازی است که چمنزار و شکوفه زار باشد. راغ به معنی مرغزار، سبزه زار، تفرجگاه، جنگل، کشت، بن کوه و تیغ کوه است. در ضمن عمارت بیلاقی (که امروزه در فارسی ویلا گفته می شود) را نیز راغ خوانند. در نهایت راغ و صحرا و نیز باغ و چمن هم هست (دهخدا، ج ۸).

فردوس: اسم معرب برگرفته از فارسی و به معنی بهشت و بهترین جای در بهشت است. جمع آن در عربی فردایس می باشد. در اوستا دو بار به کلمه پایی دژره (Pairi- daeza) بر می خوریم و آن مرکب است از دو جز:

صور دیگر نیز آمده است (دهخدا، ج ۱۳). واژه «مینو» در زبان پهلوی مینوک و صورت اوستایی آن «مئینیو» به معنی روان، خرد و روح است.

مرغزار: اسم مرکب فارسی و به معنی سبزه‌زار و زمینی است که مرغ در آن بسیار رسته باشد. جایی را گویند که در آن سبزه مرغ در واقع نوعی گیاه سبز است که حیوانات چرنده آن را به رغبت تمام خورند و به‌غایت سبز و خرم و در هم روئیده باشد. گیاهی است از تیره گندمیان که علفی و پایا است. دارای ساقه زیرزمینی و افقی و گره‌داری است که از محل هر گره ریشه‌هایی کوچک خارج می‌گردد.

این گیاه برگهای دراز نوک تیز و غلاف‌دار به رنگ سبز غبارآلود دارد. مرغ در اراضی بایر بلب نقاط معتدله مخصوصاً ایران یافت می‌شود و قسمت مورد استفاده دارویی این گیاه ساقه زیرزمینی آن است که به غلط ریشه خوانده می‌شود (دهخدا، ج ۱۳). مرغزار مترادف سبزه‌زار، علفزار و چراگاه نیز آمده است. همچنین هم معنی با لغات دیگری است چون: چمن، چمنزار، ایکه، بحره، نبانه، ترعه، جبان، ربیعه، رفر، رقمه، روضه، زلف، طنء، غوطاله، ماله، مرج، مرعی، مرفعه، ناعمه، واضعه، و امثالهم.

نظر به اهمیت این لغت برخی ترکیبات را که انواع و خصوصیات مرغزار را بیان می‌کند در اینجا مطرح می‌گردند: اراضه، استراضه = مرغزار شدن زمین، ترعه = مرغزار در زمین بلند، تریکه = مرغزاری که ناچریده باقی مانده باشد. ترویض = مرغزار کردن زمین، جب = چاه بسیار آب در مرغزار نیکو، حدیقه = مرغزار با درخت، خضیله = مرغزار سبز، درهم = مرغزار بار درخت، دقر، دقره، دقیره = مرغزار نیکو و بسیار گیاه، حدیقه دهماء = مرغزار نیک سبز که جهت شدت سبزی و طراوت به سیاهی زند، دیک = جانوری که در مرغزارها یافته شود، روضه دقری = مرغزار نیکو و بسیار نبات، روضه مذفوره = مرغزار ذفرانک، روضه مکله = مرغزار پر از گل شکفته، غناء = مرغزار بسیار درخت که از انبوهی درختان و کثرت علف آواز باد به غنه ماند در آن، لدیده = مرغزار پاکیزه با شکوفه گیاه (دهخدا، ج ۱۳).

نارنجستان: اسم مرکب و به معنی جایی که در آن

«پرادیزس» گردانیده شده است، یعنی همان کلمه‌ای که در روزگار هخامنشیان نویسندگان یونانی مانند کزنفون در برابر «پئیری پری دیدا» شده باشد. پالیز فارسی نیز از ریشه همین کلمه است. فردوس دژه «انتشار دادند و همان کلمه است که اکنون در تمام زبانهای اروپایی باقی است. فرانسوی: پارادیز (Paradis)، انگلیسی: پارادایس (Paradise)، آلمانی: پارادایس (Paradies). استاد بنویست اصل لغت «پئیری دژه» را از زبان ماد چون باغ می‌داند، زیرا اگر اصل آن پارسی باستان بود می‌بایست «در مفاهیمی انگور، بستان و نیز بوستان که انگور و هرگونه گل و هر قسم میوه داشته باشد، هم به کار رفته است. ترکیبهای بسیاری نیز با کلمه فردوس در زبان فارسی ساخته شده‌اند. از جمله فردوس اعلی و فردوس برین، چه بهشت را در عالم بالا دانند و بهشت برین هم بدین سبب گویند. فردوس رو، فردوس لقا، فردوس منظر از جمله این نوع ترکیبات هستند (دهخدا، ج ۱۲).

گلزار: اسم مرکب (از: گل + زار = سار که پسوند مکان است) که در معنی گلستان و گلشن به کار رفته است. لفظ زار در کلمه گلزار از عالم لاله‌زار و کشتزار برای کثرت و ظرفیت می‌یابد. (دهخدا، ج ۱۲).

گلستان: اسم مرکب دیگر (از: گل + ستان که پسوند مکان است) که به شکل گلستونیز آمده است و آن جایی است که گل بسیار باشد. محل روئیدن گل. جایی که گل روید. محل دمیدن و سبزه. گلزار (دهخدا، ج ۱۲).

گلشن: اسم مرکب فارسی به معنای جای گل و این مرکب است از گل و شن کلمه نسبت است. مترادف گلستان و گلزار. گلشن در ضمن به معنای «خانه» هم به کار رفته است (دهخدا، ج ۱۲).

گلناک: اسم مرکب و مترادف لغات گلزار، گلستان و باغ و گل سرخ است (دهخدا، ج ۱۲).

مدونه: اسم فارسی (هزو ارش) به لغت زند و پازند مینو را گویند که همان بهشت باشد و به عربی جنت خوانند. این همان کلمه پهلوی مینوک (مینو) است که به قرائت سنتی به

دیوار از بستان و جز آن. حدیقه ضمناً به معنی قطعه‌ای از نخلستان است هر چند محاط نباشد. خرماستان. نخلستان. باغ پر درخت. مرغزار با درخت. جمع حدیقه، حدائق است (دهخدا، ج ۶).

درهم: مرغزار با درخت و بوستان با دیوار (دهخدا، ج ۷).

رضوان: اسم خاص عربی و به معنی نگاهبان، موکل، خادم و خازن بهشت است. در عین حال به معنی بهشت و جنت نیز می‌باشد. روضه رضوان: باغ بهشت (دهخدا، ج ۸).

روضه: اسم عربی و به معنی مرغزار، گلخانه و گلستان است. در بلاد عرب روضه‌های فراوان یافت می‌شود و روضه عبارت است از زمین‌های که به واسطه سیراب شدن، گیاه و سبزه می‌رویند و وقتی که پر گیاه شد حدیقه‌اش نامند. و نیز به معنی فراهم آمدن گاه آب. نیم مشک آب. آب اندک. باقی آب که در حوض بماند آمده است. همچنین به معنی باغ و مرغزار یعنی سبزه‌زار هم آمده است. روضه با لغات باغچه، و چمنزار مترادف است. همچنین روضه به معنی بهشت (به کنایه) و نیز ذات حق (به کنایه) می‌باشد. روضه در ضمن گور، قبر، تربت و مزار هم به کار رفته است (دهخدا، ج ۸).

محجر: اسم عربی و به معنی بوستان و باغ که دارای اشجار باشد و نیز به معنی چشم‌خانه و گرداگرد دیه (ده) آمده است (دهخدا، ج ۱۳).

مخرفه: اسم و به معنای بوستان است. همچنین به رسته میان دو قطار خرما بین که خرماچین از هر یک از آنها که خواهد چیدن تواند، گویند. ضمناً راه فراخ و راست نیز معنای دهد (دهخدا، ج ۱۳).
مزرعه: اسم دیگر عربی به معنی کشتزار، صحرای آماده شده برای کشت و درو و پالیز است. ضمناً به معنای قبر و گور نیز به کار رفته است (دهخدا، ج ۱۳).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

قبل از هر تحلیلی بر آنچه آمد این نکته و سؤال در ذهن خواننده شکل می‌گیرد که عمق مفاهیم موجود در زبان فارسی در این مورد خاص تا کجاست و چرا این حرکت زاینده و تولیدگر ذهنی - فرهنگی ناگهان متوقف شده و سکوتی مرگبار بر عرصه

درخت نارنج و دیگر مرکبات را عمل آورند. باغهای سر پوشیده به شیشه که در سردسیر برای درختان مرکبات دارند (لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۴).

وارکار: پالیز. فالیز. و زمین که در آن خربزه و هندوانه و جز آن کشته‌اند. همچنین به معنی یک قطعه از باغ و خانه محقر است و نیز به معنی رزستان به کار رفته است (دهخدا، ج ۱۵).
مفستان: نخلستان (دهخدا، ج ۱۴) در دنباله این مبحث نیز به نقل و توضیح مهمترین لغاتی که از زبان عربی به زبان و ادبیات فارسی وارد شده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند خواهیم پرداخت. این لغات برای نامیدن فضاهاى سبز طبیعی و مصنوعی به کار می‌روند. لغات مذکور به قرار زیرند:

جنت: اسم عربی و به معنی بوستان است. جنت به بستانی گفته می‌شود که درختان آن زمین را پوشیده گویند از آن نظر که پوشیده است و جنین به معنی بچه که در شکم پوشیده باشد و جنه بضم حیم به معنی پسر که مرد را می‌پوشد. جنت همچنین مترادف با بهشت است. با جنت ترکیبات متعددی ساخته شده است که برخی از آنان عبارتند از: جنت افعال: (اصطلاح عرفان) در اصطلاح متصوفه بهشت صوری را گویند که عبارت از مطاعم لذیذ و نوشابه‌های گوارا و مناکیح بهبه است که مؤمنان در ازاء اعمال نیک بر طریق ثواب پاداش می‌برند، و آن را جنت اعمال و جنت نفس نیز می‌نامند. نیز «جنت ذات»: که اصطلاح دیگری در تصوف و عبارت است از مشاهده جمال احدیت چنانچه در اصطلاحات الصوفیه کمال‌الدین ابوالغنائم مسطور است. «جنت صفات»: که عبارت است از بهشت معنوی از تجلیات اسماء و صفات خداوندی و آن را جنت القلب نیز گویند (دهخدا، ج ۵).

جنه: اسم عربی و به معنی بهشت، بوستان (دارای درختان) و جمع آن جنان و جنات است (دهخدا، ج ۵).

حدیقه: در عربی اسم و به معنی بوستان، بوستان و باغ است. حدیقه باغی است که گرداگرد او دیوار باشد یا پیرامون او محاط باشد به چوب و خار. بوستان با دیوار. مرغزار خرما با درخت. بوستان دیوار کشیده. زمین با درختان باغ. هر حصار با

فرهنگ‌زایی در مورد محیط‌زیست حاکم شده است؟ آنچه از آثار گذشتگان و به‌ویژه آثار مکتوب باقی مانده است نشان می‌دهد که سرزمین ایران از گذشته‌های دور با محدودیت منابع طبیعی و از جمله آب روبرو بوده است. پس حفظ منابع طبیعی در راستای آنچه امروز به توسعه پایدار معروف شده است از مهمترین گرایشهای فرهنگی در این جامعه بوده است. پاسخ جهان بینی و خرد ایرانی به این پدیده قداست محیط و اجزا آن است. بر عکس گویی محیطی که محترم و مقدس نیست قابل پذیرش و مقبول نیست. ایرانیان با دادن تقدس به محیط آن را پاس می‌داشتند و بدین‌سان پایداری آن را تضمین می‌کردند.

فضای سبز و باغ با ارزش در ایرانی که اغلب گرم خشک و کم آب بوده است باید، نه به شکل مکانیکی و نه به صورت فرمایشی، بلکه بنابر اعتقادات و باورهای عمیق فردی و اجتماعی مورد حفاظت و حمایت قرار می‌گرفت. چه حمایتی قابل اطمینان تر و قابل اتکاتر از حمایتی که ریشه در عمق جان مردم داشته باشد؟ پس باغ به قداست مطلق، به آفریدگار یکتا، متصل می‌گردد. بخ خداوندی است که کثرت و انقسام در عالم از اوست پس باغ به فضاهای سبز اطلاق می‌شود که به شکل نمادین به بخش‌ها و حصه‌ها تقسیم شده است. بعد از اسلام نیز این معنا با ظرافت تمام به دین تازه پیوند می‌خورد. باغ، به چهار قسمت که با نهرهای آب از هم جدا می‌شوند. به اشاره نمادین به چهار نهر جاری در جنت، تقسیم شده و طراحی می‌شود.

لغت و مفهوم مهم، و شاید مهم‌ترین مفهوم در زبان فارسی در مورد فضای سبز همان کلمه پردیس است که ریشه بسیاری از لغات در سایر زبانهای زنده دنیاست. این مفهوم می‌توانست همانگونه توسعه یافته و به تعابیر نو و تازه‌تری متصل گردد. ولی ملاحظه می‌شود که مفهومی چون «پارک» احتمالاً از دوره قاجاریه به بعد، به راحتی و سرعت جای این کلمه و دهها کلمه دیگر در این مورد را می‌گیرد. پردیس که با باغ و فضای سبز ساخته شده مترادف است، ضمن آنکه مجموعه‌ای از آب و گیاه را تداعی می‌نماید، همان بهشت است. بهشتی که به مفهوم جهان (بهتر)، زندگی، بود و هستی است.

در حالیکه تأکید معنای کلمه به فضای با طراوت باغ زندگی و هستی و بدین جهت با ارزش و مقدس است و تنها یک عملکرد شهری یا روستائی که طراح و مصرف‌کننده به آن به عنوان یک ابزار مکانیکی بر خورد کنند نیست. باغ همان جهان است و به واسطه دلگشا، دلفریب و آراسته بودن چهره محبوب را تداعی می‌کند. جالب اینکه گلشن هم، که یکی از لغات هم معنی و مترادف با باغ می‌باشد، به معنای خانه نیز به کار رفته است. شاید تأکیدی بر این امر باشد که فرهنگ ایرانی خانه را نیز چون باغ، جهان، یا مظهر و نمادی از جهان، آن طور که می‌دیده و می‌شناخته است، تصور و تلقی می‌نموده است. نکته دیگر مستتر بودن و عملکرد فضای سبز در نام آن است و این هم مجدداً تأکیدی است بر اهمیت این فضا در زندگی مردم این مرز و بوم. لذا بوستان و گلستان و امثالهم، ضمناً، شکل و عملکرد و شاید اندازه فضای سبز را، نیز در خود داشته‌اند. همان‌طور که در لغات به عاریت گرفته شده از عربی در زبان فارسی قابل مشاهده است. در مفهوم لغت بوستان یا بوستان می‌بینیم که اولاً گله‌ها، درختان و به‌ویژه درختان میوه دارای بوی خوش می‌باید در آنجا کاشته شوند و در ثانی طرح کلی این فضا نیز در لغت ترسیم شده است. زیرا در معنی لغت ملاحظه می‌شود که فاصله درختان می‌باید در حدی باشد که بتوان در میان آنان کشت و کار کرد. در غیر این صورت نام فضاز بوستان به «گرم» تغییر می‌یابد.

این ساز و کار در حال حاضر در فرهنگ ما بسیار ضعیف و ناتوان شده است و نوعی تبدیلی و انفعال فرهنگی باعث شده است که به هر چه فضای سبز است پارک خطاب کنیم. در شرایط امروز می‌بینیم که فضاهای سبز طراحی شده با هر اندازه، شکل، عملکرد، و ... به نام «پارک» خوانده می‌شوند و این برای گویشگران زبانی چون فارسی عامل سرافکندگی است. خیابان و چمن از اسامی دیگر قابل توجه در این مجموعه هستند. خیابان در واقع گذر نیست. حتی گذری که در دو طرف آن درخت کاری شده باشد نیز نیست. خیابان راهی است در میان گله‌ها و درختان. همچنین چمن نیز برخلاف استفاده محدود و غلطی که از آن می‌شود راهی است در میان گله‌ها، درختان و سبزه‌زار که در طول

بخشیدن به محیط انسان ساخت، برآمده از خرد ایرانی معاصر است، بلکه قدمی در اعتلای کلیت آن ساختار و نوسازی و همراه با زنده سازی فرهنگ بومی محسوب می گردد و برعکس می توان مطرح نمودن انگاره های شکلی و لغوی بی ریشه و ناموزون در برنامه ریزی و طراحی محیط را، نوعی فرهنگ گریزی و فرهنگ زدایی دانست. حرکتی که مسلماً توسعه پایدار در جامعه امروز ما را در پی نخواهد داشت.

منابع مورد استفاده

- احمدی، بابک. ۱۳۸۰. ساختار و هرموتیک، گام نو.
- براتی، ناصر و دیگران. ۱۳۸۰. اجزا و عناصر محیطی در زبان فارسی و مقایسه لغات نمونه در زبانهای فارسی، انگلیسی و فرانسه، تحقیق منتشر نشده، مرکز مطالعات و تحقیقات معماری و شهرسازی اسلامی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.
- براتی، ناصر. ۱۳۸۱. ارتباط متقابل زبان و محیط: چالشی در مقابل تفکرات مدرن در مورد محیط زیست، فصلنامه پژوهش، شماره پنجم.
- جان، مک کواری. ۱۳۷۶. مارتین هایدگر، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، انتشارات گروس.
- حقدار، علی اصغر. ۱۳۸۰. فراسوی پست مدرنیته: اندیشه شبکه ای، فلسفه سنتی و هویت ایرانی، انتشارات شیعی.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران (جلد ۱۵ - ۱).
- قیطوری، عامر. ۱۳۷۸. زبان، نشانه و معنا، نامه فرهنگ، شماره چهار.
- نیلی پور. ۱۳۷۸. میزگرد، نامه فرهنگ، شماره چهار.
- ویگوتسکی، ل. س. ۱۳۶۱. اندیشه و زبان، ترجمه الف صبوری، نشر اندیشمند.
- هنریتامور. ۱۳۷۸. پل ریکور: کنش، معنا و متن، ترجمه نسیم مجیدی قهرودی، نامه فرهنگ، شماره چهار.

آن و با ایجاد سایه و تسهیلات دیگر نشستگاههایی نیز تعبیه و ساخته شده باشد. نام و اسم قابل توجه دیگر چهارباغ است که، ضمن پیوند عقیدتی با تفکرات دینی، ساختار و الگوی طراحی خاصی را نیز تداعی می کند و چهار باغ در واقع دو رشته خیابان است که در دو طرف آن و نیز دو رشته در مرکز درخت کاری شده و فضایی بسیار دلپذیر و با طراوت را به وجود می آورد.

در مورد کلمات عاریت گرفته شده از زبان عربی نیز نکات قابل توجهی به چشم می خورد. اولاً مانند دیگر موارد، تعداد قابل توجهی لغت برای نامیدن انواع فضای سبز وجود دارند که از ابعاد مختلف به آن اشاره می کنند و بدین وسیله، فضاهای سبز از جنبه های مختلفی چون مکان گیری، اندازه، طرح، عملکرد و غیره طبقه بندی می شوند. از سوی دیگر هر لغت با معانی متعدد و متنوع خود لایه های متعدد معنا را با خود حمل می کند. به عنوان مثال مزرعه ضمناً به معنای گور نیز می باشد، که می تواند اشاره به درویدن محصول و نتیجه زندگی پس از مرگ باشد. جنت همچنین حالتی دارد. محصور بودن نیز از خصوصیات کلی است که اغلب این مجموعه لغات به آن اشاره دارند. باز در این کلمات نیز جنبه قداست بخشیدن به فضای سبز (طبیعی و انسان ساخت) کاملاً به چشم می خورد. چنانکه علاوه بر فردوس که معرب پردیس می باشد، اغلب کلمات دیگر نیز ضمناً معنای بهشت را در خود دارند.

توان یک ملت در بقا و کمال در توان تولید فرهنگی آنها و انتقال آن فرهنگ، که به زبان ساده تر همان دانش بومی است، به نسلهای بعدی، تبلور و تحقق می یابد. این امری است که در چند دهه اخیر از آن به شدت غفلت شده است. تداوم این کار به هر چند گسیخته تر شدن آینده از گذشته منجر می شود که نتیجه آن از دست رفتن میراث عظیم و ارزشمند انسانی و ملی ما و پروریدن نسلی است که دچار بحران هویت و ناتوانی در تولید فرهنگی و علمی است.

با آنچه که گذشت مشخص می گردد که تداوم در تولید و زایش در فرایند فضا، آنگونه که در ساختار فرهنگ - زبان - جهان ایرانی معنا و سنخیت داشته باشد، نه تنها تکامل